

بررسی

آگامبن در زبان فارسی

● فلسفه جورجو آگامبن به رشته‌ها، سنت‌ها و مباحث گوناگونی سر می‌زند و مرزهایشان را زیر پا می‌گذارد تا پرسش‌هایی دقیق و انتقادی در فلسفه و سیاست مطرح کند. از قلمرو دین، حقوق و زبان می‌گذرد و پا در بحث‌های سرمایه‌داری، کار، حاکمیت و بحران خاندان‌سوز اقتصادی می‌گذارد؛ بدین‌سان تفکر او منظرهایی تازه برای واریسی وضع موجود جهان می‌گشاید. آگامبن در ایران نیز فیلسوف تقریباً شناخته‌شده‌ای است. با توجه به ابعاد محدود فضای فکری در ایران و فقدان یک سنت دانشگاهی اصیل می‌توان گفت استقبال چشم‌گیری از نظریه‌اش در ایران شد. در ترجمه و معرفی آرای این فیلسوف ایتالیایی فضای روشنفکری چپ نقش پررنگی داشته است. اگر از سفرش به تهران در سال ۱۳۸۶ و سخنرانی‌اش در دانشگاه شهید بهشتی و انجمن حکمت و فلسفه بگذریم، ترجمه‌های قابل‌توجهی نیز از آثار او به فارسی در دست است که البته در این میان ترجمه‌های پرآکنده و ناموفق هم کم نبوده است. از ترجمه‌های قابل‌اعتماد می‌توان به دو بخش‌واندی از مجموعه تانکون ۹ جلدی هومو ساکرا اشاره کرد: فصل اول مجلد یکم، «قدرت حاکم و حیات برهنه»، در جلد دوم کتاب‌های رخداد، با ترجمه مراد فرهادپور و اینک مهرگان، «وضعیت استثنایی» با ترجمه پویا ایامی و «باقی‌مانده‌های آشوبتیس» با ترجمه مجتبی کل‌محمدی. به اضافه آثار دیگری همچون «وسایل بی‌هدف»، با ترجمه صالح نجفی و امید مهرگان، «کودکی و تاریخ» و «زبان و مرگ» با ترجمه پویا ایامی.



آثار آگامبن را در سنت‌های فکری متفاوتی می‌توان دنبال کرد و در ادامه کار فیلسوفانی چون ارسطو، هایدگر، اشمیت، بنیامین، آرنت، سیمون وی، گي دور و فوکو خواند. به‌طورکلی این آثار را می‌توان در تلافی فلسفه و سیاست دید و از همین‌رو برخی آثار او ربط مستقیمی با وقایع روز دارند. برای مثال کتاب «وسایل بی‌هدف» در دهه ۱۹۹۰ و بلافاصله پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و سرخوردگی فراگیر تفکر و سیاست چپ منتشر شد. آگامبن در این کتاب کوشید در مجموعه‌مقالاتی به طرح موضوعاتی مانند قدرت، دولت، حاکمیت، اختیارات و ماتریالیسم در سنت غربی بپردازد و تعاریف جدیدی از مفاهیم «حیات»، «مردم»، «حقوق‌بشر»، «پلیس» و «اردوگاه» ارائه دهد. در اینجا می‌توان بسیاری از دغدغه‌ها و مضامین اصلی تفکر آگامبن را دنبال کرد. از مفهوم قدرت دولت و حاکمیت در سنت غربی تا الاهیات و ماتریالیسم، از بنیامین و سیاست مسیحیانی و سن‌یل تا مارکس و ایده زبان و تفکر. با مثلاً کتاب دیگرش، «وضعیت استثنایی» (مجلد دوم هومو ساکر) ربط مستقیمی دارد به وقایع پس از یازده سپتامبر. ایده‌های آگامبن در این کتاب او را به فیلسوفی مشهور در صحنه سیاست



بدل کرد. او مدعی بود «وضعیت استثنایی رو به آن دارد که به پارادایم اصلی حکومت در سیاست معاصر بدل شود». دیری نپایید که بعد از اعلام وضعیت اضطراری ۲۰ نوامبر در فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی و آمریکا در سال‌های گذشته روش‌شنده وضعیت استثنایی در مومکراسی‌های غربی به پارادایم معمول حکومت بدل شده است. آرای آگامبن در این زمینه با توجه به آشوب‌های خاورمیانه و انعکاس واقعی آنها در اروپا و آمریکا اهمیتی دوچندان یافتند؛ خاصه آنکه آگامبن در کنار تحلیل خود تک‌جاهانی را برای تولد دوباره سیاست باز می‌گذارد. اما نکته مهم در آثار آگامبن استنادگی او در برابر موج عظیم ستایش از پیروزی غایی سرمایه‌داری جهانی و لیبرال‌دموکراسی و اصرار اکید او بر امکان سیاستی دیگر، جهان و اجتماعی دیگر است.



از جایگاه یک نیست‌انگار بدین‌که نگاه قاده تاریخی است، بلکه به‌عنوان یک فیلسوف در پی تأسیس نظامی فلسفی است برآمده از دغدغه‌ای معطوف به زمان و زبان. ازاین‌رو، بسیاری از آثار او کاملاً با مفاهیم فلسفی محض سروکار دارند. مثل کتاب «کودکی و تاریخ» که او در آن با مفهوم تجربه از خلال دو مقوله استثنایی زمان و زبان درگیر است. او از این تجربه تحت عنوان «کودکی» یاد می‌کند که همان توانایی حرف‌زدن از زبان‌داشتن است. آگامبن در این کتاب به ویرانی تجربه انسان مدرن می‌پردازد و آن را ماحصل نیهیلیسم ذاتی متافیزیک غربی می‌داند و نشان می‌دهد نمی‌توان از آن عبور کرد مگر با بازگشت به «تجربه زبانی کودکی». یاد می‌کند در کتاب دیگری با عنوان «زبان و مرگ» که درواقع مجلد دوم «کودکی و تاریخ» است بحث‌های خود را درباره «تجربه زبانی» تکمیل و تدقیق می‌کند. این کتاب ساختار فلسفه آگامبن را تبیین می‌کند و جایگاه سیاست، نیهیلیسم، متافیزیک، زبان، امر مقدس و اجتماع را در تفکر او نشان می‌دهد.

● بروسکونی سقوط کرده؛ مثل چند تن دیگر از سران ممالک اروپا. پس از نوشتن کتاب‌هایی درباره حاکمیت، این وضعیت بی‌سابقه چه افکاری را به خاطر شما می‌آورد؟

قدرت سیاسی رفته‌رفته مشروعیت از کف می‌دهد. مقامات حکومت و شهروندان بیش از پیش به همدیگر بی‌اعتماد شده‌اند. این افزایش بی‌اعتمادی بعضی رژیم‌ها را سرنگون کرده. دموکراسی‌ها آرام و قرار ندارند؛ وگرنه برای چیست که خطمشی امنیتی‌شان روی دستگاه امنیتی فاشیست‌های ایتالیایی را سفید کرده است؟ به چشم اصحاب قدرت، هر شهروند بالقوه تروریستی خطرناک است. یادتان نرود، دم ودستگاه بیومتریک که عن‌قرب در کارت شناسایی تک‌تک شهروندان کار گذاشته خواهد شد، ابتدا برای مهار مجرمان حرفه‌ای اختراع شد، برای نظارت بر حال کسانی که به ارتکاب جرم معتاد بودند.

● می‌توان گفت این بحران ناشی از تفوق یافتن امور اقتصادی بر مسائل سیاسی است؟

با وام‌گرفتن از اصطلاح‌های طب قدیم می‌توان گفت بحران نشانگر مرحله سرنوشت‌ساز بیماری است. البته امروزه بحران دیگر موقت نیست؛ بحران همان نیرویی است که نظام سرمایه‌داری را به پیش می‌راند، موتور درونی آن است. بحران دائماً پیش می‌رود چراکه مثل دیگر سازوکارهای مبتنی بر استثنا به مقامات اجازه می‌دهد اقدام‌هایی را به وضعیت تحمیل کنند که اگر در اوضاع عادی می‌کردند هرگز نمی‌توانستند قسر دروند. بحران –هرچند ممکن است خنده‌دار به نظر آید– تناظر کامل دارد با آنچه مردم در

شوروی سابق «انقلاب مدام» می‌خواندند.

● الهیات نقش خیلی مهمی در تأملات این روزهای شما دارد. چرا؟

پروژه‌های پژوهشی سال‌های اخیرم نشانم داده است که جوامع مدرن ما که مدعی‌اند دین را در امور دنیوی دخالت نمی‌دهند، برخلاف آنچه بروز می‌دهند، مطیع امر مفاهیم الهیات‌اند که به قالبی غیردینی درآمده‌اند و با نیرویی صدچندان عمل می‌کنند چراکه ما از وجود و بقای آن‌ها آگاه نیستیم. هیچ‌وقت به درک وقایع دنیای امروز نخواهیم رسید مگر آنکه بفهمیم سرمایه‌داری، در حقیقت، یک آیین است و همانطور که واتلر بنیامین می‌گوید، سرمایه‌داری از همه ایدئولوژی‌ها بی‌رحم‌تر است چون هیچ گزاره و جریان مافاتی را روا نمی‌دارد... کلمه «ایمان» را در نظر بگیرید که معمولاً مختص حوزه دین‌اش می‌انگارند. اصطلاح یونانی که در متن آنجیل‌ها در ازای ایمان آمده «پستیس» (pis-tis) است. یک صاحب‌نظر تاریخ دین که می‌کوشید معنای این کلمه را بفهمد یک روز در شهر آن‌دم می‌زد و ناگهان چشمش افتاد به تابلوی راهنمایی که رویش نوشته بودند: «تراپِزِیس پیستتوس» (trapeze tes pisteos). نزدیک رفت و دریافت که تابلو متعلق به یک‌بانک است؛ بله، تراپِزِ تس پیستتوس یعنی «بانک اعتباری». آنچه دید به‌قدرالزام روشنگر بود.

● این داستان به ما چه می‌گوید؟ پیستیس، ایمان، در حکم اعتباری (credit) است که ما نزد خدا داریم، و کلام خدا نزد خدا دارد. و یک حوزه مهم در جامعه ما هست که به‌طور کامل بر مدار اعتبار مالی می‌گردد. این حوزه پول است و بانک معبد آن است. همانطور که می‌دانید، پول چیز به جز اعتبار نیست؛ روی چک‌های دلار و پوند (و البته نه یورو؛ عجیب...) هنوز که هنوز است می‌نویسند بانک مرکزی به حامل این برگه این اعتبار را خواهد پرداخت. علت اصلی بحران [بزرگ اقتصادی] یک رشته عملیات با اعتبارات مالی بود که بارها و بارها به فروش مجدد رفته بودند آن هم قبل از آنکه بتوان نقدشان کرد، یعنی تبدیل به پولشان کرد. بانک که جای کلیسا و کشیش‌هایش را گرفته است برای مدیریت اعتبارها از ایمان و اعتماد و توکل انسان سوء‌استفاده می‌کند. اگر قدرت مالی که جایگزین دین شده تمام ایمان و امید آدم‌ها را دزدیده است، برای همین است که مشغول پروژه‌ای دربار دین و اقاوت، به نظرم بهترین راه برای رسیدن به حقیقت حال حاضر آرخه‌شناسی است.^۱ اروپایی‌ها اگر می‌خواهند به حقیقت حال حاضرشان راه یابند باید خود را به پای گذشته‌شان برسانند، باید خود را با پیمانه گذشته‌شان بسنجند.

● می‌شود این روش آرخه‌شناسی را توضیح دهید؟

این روشی برای جست‌وجوی «آرخه» است که در یونانی به معنای «ابتدا» و «فرمان» است. [همانطور که در ابتدای آنجیل یوحنا آمده است: «در ابتدا (آرخه) کلمه بود.] در سنت ما، ابتدا هم منشأ و خاستگاه یک چیز است و هم تاریخ آن چیز را تحت فرمان خود دارد. و البته نمی‌توان تاریخ این منشأ را تعیین کرد، نمی‌توان جای آن را در تقویم نشان داد؛ منشأ نیرویی است که همچنان در حال حاضر موثر است، درست همانطور که طفولیت، به اعتقاد روانکاوان، فعالیت ذهنی بزرگسالان را تعیین می‌کند یا همانطور که انفجار بزرگ یا به اصطلاح «مابانگ» که به اعتقاد فیزیکدانان، منشأ کل عالم است همچنان، حتی همین امروز، گسترش می‌یابد. نمونه سرشت‌نمای این روش تبدیل حیوان به انسان است. آنثروپوژنز یا سیر تکوین انسان، یعنی واقعهای که ما تصور می‌کنیم حتماً باید رخ داده باشد ولی یک‌بار و تا همیشه تمام نشده است؛ انسان همیشه در حال انسان‌شدن است وبدین قرار درحین‌حال نائسان می‌ماند، حیوان می‌ماند. فلسفه یک رشته کنار سایر رشته‌های دانشگاه نیست، فلسفه راهی است برای سنجیدن خویش با پیمانه این واقعهای که هیچگاه از رخ دادن بازمی‌ایستد، واقعهای که انسان بودن و نائسان‌بودن نوع بشر را تعیین می‌کند: سؤال‌هایی که در نظر من بی‌اندازه مهم‌اند.

● آیا این نگاه به فرایند انسان‌شدن که در کارهای شما می‌بینم قدری بدبینانه نیست؟

اندیشه

گفت‌وگویی با جورجو آگامبن

تفکر یعنی شهامت نومیدشدن

ترجمه: صالح نجفی



ژولیت سرف: صدای ناقوس کلیسای تراستوره که به گوش می‌آید – مجلی که قرار ملاقات گذاشته‌ایم- چهره او در ذهن نقش می‌بندد... جورجو آگامبن در نقش فیلیپ، یکی از دوازده حواری مسیح، در فیلم «انجیل به روایت متی» پیر پائولو پازولینی (۱۹۶۴) ظاهر شد. در آن زمان دانشجوی جوان رشته حقوق بود، متولد ۱۹۴۲ در شهر، با هنرمندان و روشنفکرانی دمخوروبود که گرد آلترا موراته، رمان‌نویس شهیر ایتالیایی (۱۹۱۲-۱۹۸۵) گرد آمده بودند. دلچپ وینا؟ ایام خوش آن بود که با دوست به سر شد، باقی همه... نرم نرمک، حقوقدان ما روی به فلسفه آورد، پس از شرکت در سمیناری که هایدگر در توراون پروانس در جنوب فرانسه برگزار کرد. سپس هم‌وغم خود را مصروف ویراستاری مجموعه آثار والتر بنیامین کرد، متفکری که هیچگاه از اقلیم تفکر او بیرون نبوده است، و در کنار او گی دیور و میشل فوکو. بدین‌سان بود که جورجو آگامبن با مفهومی مسیحایی از تاریخ آشنا شد، نقد جامعه نمایش، و مقاومت در برابر زیست‌سیاست، یعنی مهاری که مقامات و صاحبان اقتدار به امور زندگی انسان‌ها می‌زنند – به خود جسم شهروندان، تفکر او به همان پایه که از شعر مایه می‌گیرد و ریشه سیاسی دارد؛ به کردار باستان‌شناسان عمق ها را می‌کاود و در گردباد زمان راه به گذشته‌های دور می‌جوید، تا رسیدن به ریشه کلمات. آگامبن سلسله کتاب‌هایی با عنوان لاتینی «هومو ساکرا» دارد. در این مجموعه، آگامبن در سرزمین حقوق و دین و ادبیات سفر می‌کند اما حالا حاضر نیست برود... به آمریکا، نمی‌خواهد به سازوکارهای امنیتی جدید آن کشور تن بدهد، به آنچه «بیومتریک» می‌خوانند. آگامبن در مقابل این تمهیدهای امنیتی که انسان‌ها را تا حد داده‌های زیست‌شناسانه‌شان تنزل می‌دهند از لزوم کندوکاو در میدان امکان‌ها می‌گوید.

خیلی خوشحالم که این سؤال را پرسیدید، چون خیلی‌وقت‌ها می‌شنوم که مرا آدمی بدبین می‌خوانند. قبیل از هر چیز باید بگویم این صفت در سطح زندگی شخصی اصلاً به من نمی‌چسبد. درثانی دو مفهوم بدبینی و خوش‌بینی هیچ دخلی به تفکر ندارند. گی‌دیور معمولاً جمله‌ای را نقل می‌کرد که مارکس در نامه‌ای [به آرتولد روگه] نوشته بود: «اوضاع بی‌امید جامعه‌ای که در آن به سر می‌برم وجودم را مالا مال امید می‌کند». هر تفکر رادیکال و بنیادسستیزی همواره حادثین موضع استیصال را اتخاذ می‌کند. سیمون وی می‌گفت: «خوشم نمی‌آید از آدم‌هایی که دل‌شان را به امیدهای واهی خوش می‌کنند». تفکر، از نظر من، یعنی شهامت نومیدشدن. فکر نمی‌کنید این اوج خوش‌بینی است؟

● به اعتقاد شما، معاصربودن یعنی ادراک ظلمت عصر خویش و نه ادراک نور آن. این عقیده را چگونه باید فهمید؟

معاصربودن یعنی پاسخ‌گفتن به تقاضایی که ظلمت عصر از ما می‌کند. در عالمی که مدام منبسط می‌شود، فضایی که ما را از دورترین کهکشان‌ها جدا می‌کند یا چنان سرعتی افزایش‌می‌یابد که نور ستاره‌های آنها هرگز به ما نمی‌رسد. ادراک این نور در دل ظلمت، ادراک نوری که می‌کوشد به ما برسد اما نمی‌تواند – معاصربودن یعنی این- زندگی‌کردن در حال حاضر، در متن اکنون، دشوارترین کار است. چراکه تکرار می‌کنم، منشأ چیزی نیست که محدود به گذشته شود؛ منشأ، اگر از تشبیه فوق‌العاده زیبای بنیامین استفاده کنیم، شبیه گردباد است، شکافی است درون پیکر حال حاضر. برای همین است که حال حاضر کامل‌ترین مثال چیزی است که نازیسته رها می‌شود.

● چه کسی از همه معاصرتر است، شاعر؟ یا فیلسوف؟ من تمایلی ندارم شعر را در مقابل فلسفه بگذارم؛ این دو تجربه هر دو درون زمان است که می‌دهند. زبان سرای حقیقت است، و من بدگمانم به هر فیلسوفی که جست‌وجوی این خانه را به دیگران محلول کند – خواه به اصحاب لغت‌شناسی و زبان‌شناسی تاریخی خواه به شاعران. باید از زبان مراقبت کنیم، و من فکر می‌کنم یکی از ابزارهای مایوی رسانه‌ها این است که هیچ دلواپس زبان نیستند. روزنامه‌نگاران هم در قبال زبان مسئول‌اند و در محکمه زبان قضاوت خواهند شد.

● آیا تازه‌ترین کار شما در زمینه «لیتورگیا» (نمایش یا مراسم عبادت به‌ویژه در کلیسا) کلیدی برای فهم حال حاضر به‌دست‌مان می‌دهد؟

تجزیه و تحلیل «لیتورگیا» یعنی انگشت‌نهادن بر تغییر عظیمی که در راه و روش ما برای بازنمایی هستی و حیات رخ داده. در دنیای قدیم، هستی چیزی حاضر و مقرر بود. در مراسم عبادت کلیسایی، انسان چیزی است که باید باشد و باید آن چیزی باشد که هست. امروزه ما هیچ منظری برای بازنمایی واقعیت نداریم مگر منظره که به قابل استفاده‌شدن یا کارآمدی، علشان این نظر دارد. ما دیگر تصویری از یک هستی واقعی نداریم

امور ضروری به قلمرو امور ممکن دسترسی یابم. به هر تقدیر، مطالعات من در زمینه قانون و تحصیل در رشته حقوق سرآرخ برایم بسیار مفید بود. قدرت مفهوم‌های پهنه سیاست را رها کرده و به مفهوم‌های قضایی و حقوقی روی آورده است. حوزه حقوق و جزا هرگز از توسعه بازمی‌ایستد؛ اصحاب قدرت در مورد همه چیز قانون وضع می‌کنند، آن هم در حیطه‌هایی که زمانی آدم‌ها به خواب هم نمی‌دیدند. این تکثیر قوانین به راستی خطرناک است؛ در جوامع دموکراتیک ما، هیچ چیز نیست که برایش مقرراتی وضع نکرده باشند. از حقوق‌دانان عرب چیزی آموختم که خیلی دوست داشتم. آنها قانون را به صورت نوعی درخت تصویر می‌کنند که در یک منتهایش چیزهای ممنوع و قدغن قرار دارد و در منتهای دیگرش چیزهای واجب و تکلیف‌آور. از نظر ایشان، نقش حقوق‌دان در حد فاصل این دو منتهای تعریف می‌شود؛ به عبارت دیگر، کار او پرداختن به هرکاری است که آدم می‌تواند بدون مجوز قضایی انجام دهد. این منطقه اختیاً همواره در حال منقبض‌شدن است، و حال آنکه باید آن را بسط و توسعه دهد.

● در سال ۱۹۹۷، در جلد اول سلسله کتاب‌های «هومو ساکرا»، گفتید اردوگاه هنجار فضای سیاست در دنیای ماست. از متن تا آشوبش...

به خاطر این نظر خیلی از من انتقاد کرده‌اند. این عقیده که اردوگاه به جای شهر بدل شده است به هنجار/قانون دنیای مدرن. من اردوگاه را به مثابه یک امر واقع پنهان بررسی نمی‌کردم؛ آن را قالب یا چارچوب پنهان جامعه‌مان می‌دانستم. اردوگاه چیست؟ اردوگاه بخشی از قلمرو یک کشور است که بیرون از نظم قضایی-سیاسی هستی دارد، یعنی جلوه دادی و مجسمی از وضعیت استثنائی. امروزه وضعیت استثنائی و فرایند سیاست‌زدایی به همه‌جا و همه چیز سرخورد کرده؛ نظرات از طریق لئوئیون‌های مداربسته در شهرهای آمریکا هم‌چگونه قضایی می‌سازد؟ این فضا عمومی است یا خصوصی؟ داخلی است یا خارجی؟ فضاهای جدیدی در کار خلق شدن‌اند؛ الگوی اسرائیلی‌ها در سرزمین‌های اشغالی، مرکب از همه موانع و حصارهایی که برای طرد فلسطینی‌ها کار گذاشته شده‌اند، به دویی انتقال یافته است، به قصد خلق جزیره‌های ابرایمنی (hyper-secure) برای گردشگری.

● پروژه «هومو ساکرا» الان در چه مرحله‌ای است؟

وقتی نشر این مجموعه را آغاز کردم، چیزی که برایم جالب توجه بود نسبت میان قانون و زندگی بود. در فرهنگ ما، مفهوم زندگی هرگز تعریف نمی‌شود اما بی‌وقفه تقسیم می‌شود؛ از یک طرف زندگی‌ا که به وجهی سیاسی وصف می‌شود و در یونانی با واژه «بیوس» از آن یاد می‌کردند، و از طرف دیگر زندگی یا حیات طبیعی که بین همه حیوان‌ها مشترک است و در یونان قدیم بدان «ژونه» می‌گفتند، حیات نباتی، زندگی اجتماعی و غیره. آیا می‌توانیم به صورتی از زندگی دست یابیم که به این قسم تقسیم‌ها تن نسپارد؟ هم اینک در کار نوشتن آخرین جلد «هومو ساکرا»، جاگوتمی جمله معروفی دارد که واقعا دوست می‌دارم: شما هیچ‌وقت یک تابلوی نقاشی را تمام نمی‌کنید، از آن دست می‌کشید. نقاشی‌های او تمام‌شده نیستند؛ توان بالقوه‌شان هیچ‌وقت به نمی‌گشد. دلم می‌خواهد این گفته درباره «هومو ساکرا» صدق کند، دلم می‌خواهد هیچ‌وقت تمام نشود بلکه رها شود. وانگهی، فکر می‌کنم فلسفه نباید زیاده از حد گزاره‌های نظری داشته باشد – نظریه باید بعضی‌وقت ناپاینده بودن خود را ابراز کند.

● برای همین است که در کنار جستارها و رسانه‌های نظری، همواره متن‌های کوتاه‌تر، متن‌هایی شاعرانه‌تر، هم می‌نویسید؟

بله، دقیقاً. این دوگونه نوشتن تناقضی با هم ندارند و امیدوارم خیلی‌وقت‌ها گذارشان به هم افتد و راه همدیگر را قطع کند. کار از یک کتاب بزرگ آغاز شد، عنوانش «قدرت و جلال»، هدفش بازشناسی حکومت و علم اقتصاد. در جریان این پروژه بود که بالاچار به مقوله «ناکارایی» برخوردم و کوشیدم در دیگر نوشته‌ها به وجهی ملموس‌تر بپردازم. این تقاطع‌ها مایه اصلی تمام لذتی است که از نوشتن و فکرکردن می‌برم.

● بی‌توانش؟

۱- در زبان انگلیسی هم credit در اصل به معنای اعتقاد و اعتماد است، از ریشه لاتینی credo. معنای تجاری و اقتصادی credit نخستین بار در نیمه قرن ۱۵ میلادی جا افتاد. creditor به معنای «طلبکار» است. – م
۲- معمولاً به «باستان‌شناسی» و «دیرینه‌شناسی» ترجمه می‌شود و در کار آگامبن دقیقاً به معنای جست‌وجوی «آرخه» است. – م
۳- واژه inoperant در فرانسه و inoperative در انگلیسی را می‌توان «ناکارا» ترجمه کرد. مثلاً به معالجه «بی‌اثر» یا قانون «بی‌اعتبار»؛ به اصطلاح حقوقی «غیر نافذ» inoperative می‌گویند. و نیز به افقاری که خراب شده و از کار افتاده. ریشه این لغت opera است که در اصل لاتینی‌اش به معنای کار و کوشش بوده و در لاتینی متأخر به «منشأ آنزبودن» دلالت یافته: operari. – م
۴- از واژه در متن‌های ادبی انگلیسی هم به کار می‌رود. صفت کوزه که کاری برای انجام‌دادن ندارد. شاید بتوان آن را «بیکاره» ترجمه کرد به تفکیک از «بیکار». – م
۵- یا به تعبیر فقهای مسلمان، «منطقه‌الفراغ»، یعنی قلمرویی از دین که حکم شرعی معین ندارد و حاکم اجازه دارد در آن با توجه به مقتضیات زمان حکم دهد یا قانون وضع کند. – م

● منبع: ورسو، ۱۷ ژوئن ۲۰۱۴

گفت‌ها

آنجا که انسان

از جان خود سیر می‌شود

● **کریم مجتهدی:** از مهم‌ترین و معروف‌ترین آثاری که در زمینه «خودکشی» نوشته شده از امیل دورکیم، استاد بزرگ جامعه‌شناسی در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است که بعد از آگوست کنت به‌نوعی بنیان‌گذار جامعه‌شناسی مکتب فرانسه محسوب می‌شود. آگوست کنت جامعه‌شناسی را به طبقه «علوم» وارد کرد و درعوض، روان‌شناسی را از این طبقه حذف کرد؛ چراکه معتقد بود مسائل روان‌شناختی در ذیل جامعه‌شناسی قابل بررسی‌اند و مسائل روان‌شناختی قائم به ذات خود نیستند. به بیان دیگر، او روان‌شناسی را تابعی از جامعه‌شناسی تلقی می‌کند. دورکیم هم، جامعه‌شناسی را علمی مستقل و معتبر معرفی می‌کند. به زعم دورکیم، در مکتب روان‌شناسی، تمام حالات فکری و تصورات سا. امیال و آرمان‌های ما، امور فردی و شخصی محسوب نمی‌شوند، بلکه کل این امور صرفاً اجتماعی‌اند و به‌عنوان «پدیدارهای اجتماعی» مورد بررسی قرار می‌گیرند. دورکیم در کتاب خود با عنوان «خودکشی» بیان می‌کند که تصمیم به خودکشی صرفاً فردی و شخصی نیست بلکه عامل خارجی و اجتماعی هم دارد. درواقع «شرایط خاص اجتماعی» شخص را وادار به چنین تصمیمی می‌کند و تصمیم به خودکشی زمانی بروز می‌یابد که فرد احساس کند نمی‌تواند در جامعه مؤثر باشد یا کار مؤثری انجام دهد و احساس می‌کند به‌عنوان فردی «بیگانه» به حاشیه رانده شده است؛ در پی به‌وجودآمدن «احساس بیگانگی» نسبت به جامعه، فرد به‌تدریج ممکن است به فکر ازبین‌بردن خود بیفتد. البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که رابطه علی و معلولی در مسائل نظری به‌هیچ‌وجه ضروری از نوع علوم طبیعت چون فیزیک یا شیمی ندارد. این علل، ما را با نوعی احتمال روبه‌رو می‌کند و نمی‌توان به آنها قطعیّت داد. ولی می‌توان گفت که به احتمال مقرون‌به‌یقین اگر چنین علتی پیدا شود ممکن است پیامدهای این چنینی نیز از آن ناشی شود. شخص در شرایط خاص اجتماعی مساعدت انجام کاری می‌شود که ممکن است به نابودی خود او منجر شود. دورکیم مسئله «خودکشی» را با استفاده از علم آمار در کشورهای مختلف مورد مطالعه قرار داده است که نشان می‌دهد در جامعه‌ای به‌مکاری و همیاری مراعات نمی‌شود، تعداد افرادی که از جان خود سیر می‌شوند، بیش‌ازپیش افزایش می‌یابد. و این امر بدین معناست که «سلامت جسمی و روحی فرد» رابطه نزدیکی با «سلامت بنیادی جامعه» دارد. در این مورد می‌توانیم به نمایش‌نامه آرتور میلر اشاره کنیم. میلر در نمایش‌نامه «مرگ فروشنده» همین مطلب را به تصویر کشیده است. آن مرد فروشنده در ابتدای نمایش به‌عنوان یک فرد سعادتمند و محبوب در دل خانواده معرفی می‌شود. او با زن و دو پسر خود رفتار صمیمانه دارد و می‌توان کاملاً از انسجام و همیاری افراد آن خانواده سخن گفت. اما بعد از سال‌ها وضعیت اقتصادی و اجتماعی جامعه تحول پیدا می‌کند و اجناسی که او برای فروش می‌آورد دیگر لازم به نظر نمی‌رسند و کم‌کم نه‌فقط روحیه او عوض می‌شود، بلکه رفتارشان نیز با دیگر اعضای خانواده تغییر می‌کند. به‌تدریج بحران روحی او برملا و مسلم می‌شود و سرانجام او خود را در یک حادثه اتومبیل از بین می‌برد. این نمایش‌نامه، مدارج بطنی تغییرات جامعه را با تغییرات روانی این مرد بازارباب هم‌سو و ترسیم می‌کند. در تمام موارد خودکشی نمی‌توان با جامعه‌شناسانی چون کنت و دورکیم موافق بود. چراکه می‌توان نمونه‌هایی آورد که «تعلیم و تربیت» و «آگاهی فرهنگی» می‌توانند در جلوگیری از تصمیم خودکشی مؤثر باشند. در میان چنان‌دانان انسان‌شناختی که خودکشی می‌افند، حیوانات انتهاها دچار چنین حالتی نمی‌شوند، بلکه اکثر آنها جز حفظ زندگی خود و زادوولد، رفتار دیگری از خود بروز نمی‌دهند. درواقع «زندگی» چه برای حیوان و چه نزد انسان، صرفاً صیات ذات است که معمولاً به کوششی برای حفظ زندگی تعبیر می‌شود. بااین‌حال انسان ممکن است در شرایط خاصی، از این کوشش منصرف شود و به نابودی خودخواسته تصمیم بگیرد. البته حیوانات به معنای انسان خودکشی نمی‌کنند، ولی دیده شده موقعی که یک حیوان نیروی جسمانی خود را از دست می‌دهد یا ناخوش می‌شود، تسلیم مرگ می‌شود، بدون اینکه تصویری از آن داشته باشد. در دوره‌های گذشته، برخی از فلاسفه رواقی مسلک یونانی و رومی که «امیال» را تابع «اراده» و اراده را تابع «عقل» می‌کردند، چنین نظر داده‌اند که انسان برای حفظ شان و عزت خود، خاصه در مقابل دشمن و برای اینکه خار و زبون نشود، می‌تواند دست به خودکشی بزند. این رسم در زاین دوره قدیم رزایج راجع بوده است. اما در دوره‌های جدیدتر شاهد بوده‌ایم که برخی از ناخدایان در موقعیت غرق‌شدن کشتی خود، برای اثبات عزت و لیاقت‌شان، حاضر نشده‌اند جان خود را نجات دهند و با زمانی اقدام به این‌کار کرده‌اند که پیش از آن، دیگر سرنشینان کشتی‌شان را نجات داده باشند. بنابراین در دوره‌های مختلف و در فرهنگ‌ها و جهان‌بینی‌های گوناگون، نگاه به پدیده خودکشی و علل آن، متفاوت بوده است؛ همان‌طور که ما در این یادداشت کوتاه سعی کردیم برخی از این نگاه‌ها را روایت کنیم.

منبع: ایران آنلاین